

امیرمؤمنان علی علیه السلام در موارد متعددی با بیان جمله «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي»، به بعضی از علومی که در نزد آن حضرت موجود است اشاره کرده اند، از جمله :

۱- علم تفسیر و تأویل

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ قَدْ عَرَفْتُ بَلِيْلٍ نَزَلَتْ أُمَّ بِنَهَارٍ فِي سَهْلٍ أُمَّ فِي جَبَلٍ.»

«از کتاب خدا از من بپرسید که هیچ آیه ای نیست مگر این که می دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه.»

۲- علم منایا و بلایا و انساب

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي، أَلَا تَسْأَلُونَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْمَنِيَا وَالْبَلِيَا وَالْأَنْسَابِ؟»

«سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست بدهید، آیا سؤال نمی کنید از کسی که علم مرگ و میرها و بلاها و نسب ها نزد اوست؟»

۳- علم راه های آسمان ها و زمین ها

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَيُّهَا النَّاسُ! سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي، فَلَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مَنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ.»

«ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید؛ همانا من به راه های آسمان داناتریم تا به راه های زمین.»

۴- علم کتاب های آسمانی

قال أمير المؤمنين عليه السلام : «سألوني قبل أن تفقدوني، فوالذي فلق الحبّه و برأ النّسمه إنّي لأعلمُ بالتّوراه من اهل التّوراه و إنّي لأعلمُ بالانجيل من أهل الانجيل و إنّي لأعلمُ بالقرآن من أهل القرآن.»

«پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید. سوگند به آن خداوندی که دانه را شکافته و مردم را آفریده است، من از اهل تورات به تورات و از اهل انجیل به انجیل و از اهل قرآن به قرآن دانانترم.»

کسانی که «سلونی» گفتند و رسوا شدند:

با این وجود، در طول تاریخ افرادی خواستند همانند حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، جمله «سلونی» را بازگو کنند و نشان دهند که به همه علوم آگاه هستند، ولی همگی آنان رسوا شدند، که در این بخش به دو نفر از این مدعیان اشاره می کنیم :

۱- هنگامی که مُقاتل بن سلیمان بر منبر رفت و گفت: «بپرسید از من از هر آنچه زیر عرش است تا طعام هایی که در منزل هایمان پنهان است.» مردی به او گفت: «هنگامی که آدم علیه السلام به حجّ رفت چه کسی سر او را تراشید؟» مُقاتل گفت: «این حرف از شما نیست و بلکه خدا اراده کرده تا مرا محکوم کند به خاطر عجب و خودپسندی که مرا فراگرفته است.»

۲- قُتاده زمانی که وارد مسجد کوفه شد و گفت: «از هر چه می خواهید از من بپرسید.» ابوحنیفه گفت: «از او بپرسید که مورچه ای که با حضرت سلیمان علیه السلام تکلم نمود نر بوده یا ماده؟» قُتاده در جواب فرو ماند. و ابوحنیفه گفت ماده بود چون قرآن میفرماید "قالت"

علم امیرالمومنین:

یحیی بن سعید بن مسیب مطابق نقل «الاستیعاب» می گوید: «ما كان أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُ سَلُونِي غَيْرَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ؛ از مردم جمله «هر چه را می خواهد از من بپرسید» بر زبان جاری نکرد جز علی بن ابی طالب».

در همان کتاب از ابوالطفیل نقل می کند که من، علی(علیه السلام) را دیدم خطبه می خواند و می گفت: «سَلُونِي فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ؛ وَ سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ فَوَاللَّهِ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ أَنَا أَعْلَمُ أَبْلِيلُ نَزَلَتْ أَمَ بِنَهَارِ أَمَ فِي سَهْلٍ أَمَ فِي جَبَلٍ؛ هر چه می خواهید از من سؤال کنید، به خدا سوگند از چیزی سؤال نمی کنید مگر اینکه پاسخ آن را به شما می گویم، از قرآن از من بپرسید به خدا قسم من می دانم کدام آیه در شب نازل شد و کدام در روز و کدام در دشت و کدام در کوه».

در حدیثی از عبدالله بن عباس در همان کتاب استیعاب آمده است که می گوید: «وَاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْعِلْمِ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ شَارَكَكُمْ فِي الْعُشْرِ الْعَاشِرِ؛ به خدا سوگند علی بن ابی طالب(علیه السلام) از نه دهم علوم و دانشها (به لطف پروردگار) بهره مند است و به خدا سوگند در یک دهم باقی مانده (که در اختیار مردم است) شریک است».

این سخن را با حدیث دیگری پایان می دهیم. محمد بن یوسف بلخی شافعی در کتاب خود چنین آورده است:

«از علی(علیه السلام) روایت شده است که روزی در مجلسی عمومی فرمود: «سألونی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...; از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست دهید»، از من درباره آسمانها سؤال کنید که به همه بخشهای آن آشنا هستم. مردی از میان جمعیت برخاست و گفت: ای پسر ابوطالب اکنون که چنین ادعایی کردی بگو ببینم در این ساعت جبرئیل کجاست؟ امام(علیه السلام) مقدار کمی سکوت کرد و در فکر فرو رفت. سپس سر برداشت و فرمود: من همه آسمانهای هفتگانه را جستجو کردم و جبرئیل را نیافتم و تصور می کنم تو جبرئیل باشی. سؤال کننده گفت: آفرین آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب، پروردگارت به تو بر فرشتگان مباحثات می کند. این سخن را گفت و سپس از نظر حاضران پنهان شد.

الأصْبَحُ بْنُ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ عَلِيُّ ع فِي الْخِلَافَةِ وَ بَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ مُتَنَعِّلًا بِنَعْلِ رَسُولِ اللَّهِ مُتَقَلِّدًا سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ مُتَّكِنًا ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا عَلَى بَطْنِهِ وَ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي هَذَا سَفْطُ الْعِلْمِ هَذَا لِعَابُ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا مَا زَقَّيَ رَسُولُ اللَّهِ ص زَقًّا زَقًّا

از «اصبح بن نباته» روایت شده، وقتی امام علی علیه السلام بر کرسی خلافت ظاهری تکیه زد، عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر سر نعلین او را به پا و شمشیرش را حمایل نموده، به مسجد رفت، و بر فراز منبر نشست، سپس انگشتانش را در هم کرد و بر روی شکمش قرار داد و فرمود: ای مردم: پیش از این که مرا از دست دهید، بپرسید، اینجا مرکز علم و لعابی است، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من داده و آن را پر کرده، چه پر کردنی؟ زیرا دانش اولین و آخرین در نزد من است

سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ ثُنَيْتُ لِي الْوِسَادَةَ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لِأَفْتَيْتُ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ أَهْلَ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ أَهْلَ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ حَتَّى تَنْطِقَ لِي التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ الزَّبُورُ وَ يَقُلْنَ صَدَقَ عَلِيُّ وَ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِينَا وَ أَفْتَيْتُ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْقُرْآنُ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ وَ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ

سوگند به خدا اگر کرسی ای بگذارند و بر آن بنشینم، اهل انجیل را با انجیل، و اهل تورات را با تورات و اهل زبور را با زبور فتوا می‌دهم، تا جایی که تورات و انجیل و زبور به زبان آیند و بگویند، علی علیه السلام راست گفت، و به آنچه خدا فرستاده، فتوا داد و اهل قرآن را به قرآنشان فتوا دهم، آنگاه بگوید: علی علیه السلام راست می‌گوید، و به آنچه خدا در من نازل کرده، فتوا داده

وَلَوْ لَا آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُمْ بِمَا يَكُونُ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ قَوْلُهُ
 تَعَالَى يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ثُمَّ قَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَ
 الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةِ آيَةٍ فِي لَيْلٍ نَزَلَتْ أَوْ فِي نَهَارٍ مَكِّيَّهَا وَ
 مَدَنِيَّهَا سَفَرِيَّهَا وَ حَضْرِيَّهَا نَاسِخِهَا وَ مَنْسُوخِهَا مُحْكَمِهَا وَ مُتَشَابِهِيهَا تَأْوِيلِهَا وَ تَنْزِيلِهَا
 لَأَخْبَرْتُمْ

و اگر آیه‌ای در قرآن نبود (و مرا از گفتن نهی نمی‌کرد) شما را به آنچه می‌باشد و هست و
 تا قیامت واقع خواهد شد، خبر می‌دادم، و آن آیه این است:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ «۲»: خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر
 چه را بخواهد اثبات می‌کند و ام‌الکتاب نزد اوست.

سوگند به خدا اگر از هر آیه‌ای بپرسید که: در شب نازل شده یا در روز، مکی است یا
 مدنی؟ در سفر نازل شده یا در حضر، ناسخ است یا منسوخ، محکم است یا متشابه و
 تأویل و تنزیل آن را برایتان بیان می‌کنم.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ذِعْلَبُ وَ كَانَ ذَرِبَ اللِّسَانِ بَلِيغاً فِي الخُطْبِ شُجَاعَ القَلْبِ قَالَ لَقَدْ
 ارْتَقَى ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِرْقَاهَ صَعْبَةً لَأُخَجِّلَنَّهُ اليَوْمَ لَكُمْ بِمَسْأَلَتِي لَكُمْ إِيَّاهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ
 الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ قَالَ وَيَلِّكَ يَا ذِعْلَبُ لَمْ أَكُنْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ صِفُهُ
 لَنَا قَالَ وَيَلِّكَ لَمْ تَرَهُ العُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ القُلُوبُ بِحَقَائِقِ الإِيمَانِ وَيَلِّكَ يَا
 ذِعْلَبُ إِنَّ رَبِّي لَا يُوصَفُ بِالبُعْدِ وَ لَا بِالقُرْبِ وَ لَا بِالحَرَكَةِ وَ لَا بِالسُّكُونِ وَ لَا بِقِيَامٍ فَيُقَالُ
 انْتَصَبَ وَ لَا بِجِيئَةٍ وَ لَا بِذَهَابٍ لَطِيفُ اللِّطَافَةِ لَا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ عَظِيمُ العَظَمَةِ لَا يُوصَفُ
 بِالْغَلْظِ رَعُوفُ الرَّحْمَةِ لَا يُوصَفُ بِالرِّقَّةِ مُؤْمِنٌ لَا بِعِبَادَةٍ مُدْرِكٌ لَا بِحَاسَةِ قَائِلٍ لَا بِلَفْظٍ هُوَ
 فِي الأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُمَازَجَةٍ خَارِجٍ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَايَنَةٍ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ شَيْءٌ

فَوَقَّهَ وَ أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٍ خَارِجٌ
عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٍ فَخَرَّ ذَعْلَبُ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ تَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ
مِثْلَ هَذَا الْجَوَابِ وَ اللَّهُ لَا عُذَّتْ إِلَيَّ مِثْلَهَا

مردی بنام «ذعلب» که زبانی رسا و دلی شجاع داشت، برخاست و گفت:

فرزند ابی طالب به پله‌ای مشکل پا گذاشت، اکنون با پرسشی او را شرمنده می‌کنم؟ این
مرد پرسید: یا علی علیه السلام آیا خدایت را دیده‌ای؟ فرمود:

وای بر تو ای «ذعلب» من خدایی را که نبینم، ستایش نمی‌کنم ، پرسید: چگونه او را
دیده‌ای؟ فرمود: دیده‌ام، اما نه به مشاهده دیدگان، بلکه با حقایق ایمان؟ ای ذعلب
خدایم با قرب و بعد و حرکت و سکون و قیام، توصیف نمی‌شود؟ تا بگویی: ایستاده، نه
به آمدن و نه به رفتن (توصیف نمی‌شود)، لطیف لطافت است اما به ظریف وصف
نمی‌شود، عظیم عظمت است، اما به غلظت تعریف نمی‌گردد مهربان است، ولی نه با
رقت، مؤمن است نه به عبادت، مدرک است، نه به حسن، گوینده است، نه به لفظ، او
در اشیاء است، نه داخل در آنها، خارج است، نه به مبیانت، بالای هر چیزی است، و
گفته نمی‌شود، چیزی بالای او است، جلو چیزی است، اما گفته نمی‌شود، جلویی دارد،
داخل در اشیاء است، اما نه چون چیزی در چیزی، خارج از اشیاء است، نه چون چیزی
که بیرون از چیز دیگر است.

در این موقع ذعلب غش کرد، و بعد گفت: بخدا سوگند، مانند این جواب را نشنیده‌ام و
دیگر پرسشی مطرح نمی‌کنم.

ثُمَّ قَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ
تَأْخُذُ مِنَ الْمَجُوسِ جَزِيَّةً وَ لَمْ يُبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ وَ لَمْ يُنَزَلْ عَلَيْهِمُ الْكِتَابُ قَالَ بَلَى يَا أَشْعَثُ
قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا حَتَّىٰ كَانَ لَهُمْ مَلِكٌ سَكِرَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَدَعَا إِلَيْهِ

ابنته إلی فرایشه فارتکبها فلما أصبح تسمع به قومهُ فاجتمعوا علی بابهِ فقالوا أيُّها المَلِكُ
 دنتست علینا دیننا و اهلکتته فاخرج نُظهرک و نقم علیک الحدّ فقال لهم اجتمعوا اسمعوا
 کلامی فإن یکن مخرج مما ارتکبته و إلا فشانکم فاجتمعوا فقال لهم هل علمتم أنّ الله
 لم یخلق خلقاً اکرم علیهِ من أبینا آدم و أمنا حواء قالوا صدقت أيُّها المَلِكُ قال أ فلیس
 قد زوج بنیه ببناته و بناته من بنیه قالوا صدقت هذا هو الدین فتعاهدوا علی ذلک فمحا
 الله [ما] فی صدورهم من العلم و رفع عنهم الکتاب فهم الکفرة یدخلون النار بغیر حساب
 و المنافقون أشدّ عذاباً منهم فقال الأشعث بن قیس و الله ما سمعت بمثل هذا الجواب
 و الله لا عدت إلی مثلها أبداً

آنگاه «اشعث بن قیس» پرسید: چگونه از مجوس جزیه می‌گیری، و حال آنکه پیامبر و
 کتابی بر ایشان نازل نشده؟

فرمود: خداوند کتاب و پیامبری بر ایشان فرستاد، تا اینکه یکی از پادشاهانشان در یکی
 از شبها مست شد و با دخترش هم بستر گشت، مردم در اطراف خانه‌اش اجتماع
 نمودند، و به او گفتند: ای پادشاه، دین ما را تباه ساختی؟ بیرون بیا تا با اجرای حد،
 پاکت کنیم؟ گفت: به سخنانم گوش فرا دهید، اگر راهی نداشت، حد را اجرا کنید؟
 سپس به مردم اظهار داشت: می‌دانید که خداوند، مخلوقی را شریف‌تر از پدرمان آدم و
 مادرمان حواء نیافریده؟ مگر نه پسرانش با خواهران خود ازدواج کردند؟ گفتند: درست
 است و سپس به دین شیوه عمل نمودند، و خداوند هم علم را در سینه‌هایشان محو کرد
 و کتاب را از آنان گرفت، پس اینان کافرند و بدون حساب به آتش می‌روند، اما منافقان
 عذابشان شدیدتر است؟ اشعث گفت: به خدا سوگند جوابی بهتر از این، شنیده‌ام و
 دیگر چنین پرسشهایی مطرح نخواهم کرد.

ثُمَّ قَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَسْجِدِ مُتَوَكِّئًا عَلَى عَصَاهُ فَلَمْ
 يَزَلْ يَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ حَتَّى دَنَا فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا أَنَا عَمِلْتُهُ

نَجَّانِي اللَّهُ مِنَ النَّارِ فَقَالَ لَهُ اسْمَعْ يَا هَذَا ثُمَّ أَفْهَمْ ثُمَّ اسْتَيْقِنَ قَامَتِ الدُّنْيَا بِثَلَاثِ بَعَالِمٍ
 نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لِعِلْمِهِ وَبِغَنِيِّ لَا يَبْخُلُ بِمَالِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِهِ وَبِفَقِيرٍ صَابِرٍ فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ
 عِلْمَهُ وَبَخَلَ الْغَنِيُّ وَ لَمْ يَصْبِرِ الْفَقِيرُ فَعِنْدَهَا الْوَيْلُ وَ الثُّبُورُ وَ عِنْدَهَا يَعْرِفُ الْعَارِفُونَ لِلَّهِ
 زَوَالَ الدَّارِ قَدْ رَجَعَتْ إِلَى بَدْئِهَا إِلَى الْكُفْرِ بَعْدَ الْإِيمَانِ

امام عليه السلام فرمود باز هم بپرسید! ...

مردی از گوشه‌های مسجد و با تکیه بر عصا برخاست و نزدیک امام علیه السلام رفت و
 گفت: یا علی علیه السلام عملی را به من نشان بده، تا با آن از آتش نجات یابم؟

فرمود: بشنو و بفهم و یقین کن، دنیا به سه چیز پا برجاست: عالمی گویا و عامل،
 مالداری که بخل نورزد، و فقیری که صبر پیشه سازد، پس اگر عالم علمش را بیوشاند و
 مالدار بخل ورزد و فقیر صبر نکند، وای به آن روز! اینجاست که عارف به خدا، خرابی و
 تباهی دنیا را می‌بیند و اینجاست که پس از ایمان، جامعه به کفر بازمی‌گردد

أَيُّهَا السَّائِلُ فَلَا تَغْتَرَّ بِكَثْرَةِ الْمَسَاجِدِ وَ جَمَاعَةِ أَقْوَامٍ أَجْسَامُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ مُتَفَرِّقَةٌ
 أَيُّهَا السَّائِلُ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ زَاهِدٌ وَ رَاغِبٌ وَ صَابِرٌ فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا أَنَاهُ وَ
 لَا يَحْزَنُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ وَ أَمَّا الصَّابِرُ فَيَتَمَنَّاهَا بِقَلْبِهِ فَإِذَا أَدْرَكَ مِنْهَا شَيْئاً صَرَفَ عَنْهَا
 نَفْسَهُ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ شَرِّ عَاقِبَتِهَا وَ أَمَّا الرَّاغِبُ فَلَا يُبَالِي مِنْ حَلَالٍ أَصَابَهَا أَمْ مِنْ حَرَامٍ قَالَ يَا
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَالَ يَنْظُرُ إِلَى مَا أُوجِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ
 حَقٍّ فَيَتَوَلَّاهُ وَ يَنْظُرُ إِلَى مَا خَالَفَهُ فَيَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَ إِنْ كَانَ حَمِيماً قَرِيباً قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهُ يَا
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ غَابَ الرَّجُلُ فَلَمْ تَرَهُ وَ طَلَبَهُ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوهُ قَالَ فَتَبَسَّمَ عَلَيَّ ع

، ای سائل، با زیادی سجده‌ها و اجتماع مردمی که جسمهایشان جمع و دلهاشان پراکنده
 است مغرور مباش، ای سائل مردم سه دسته‌اند: ۱- زاهد ۲- دنیا پرست ۳- صابر، اما

زاهد به چیزی که از دنیا به او می‌رسد، خوشحال نمی‌گردد و به چیزی که از دست می‌دهد؛ اندوهگین نمی‌شود اما صابر به دلش آرزو می‌کند، و آنگاه که چیزی به او برسد؛ دل از آن باز می‌دارد؛ زیرا به نتیجه بدش آگاه است اما دنیا خواه به حلال و حرامش توجهی ندارد و از هر طرف برسد، می‌گیرد.

پرسید: یا علی علیه السلام علامت مؤمن در چنین زمانی چیست؟

فرمود: به چیزی می‌اندیشد که خدا بر او واجب کرده و آن را دوست می‌دارد و به چیزی که حرام کرده نگاه می‌کند، و از آن دوری می‌جوید، گر چه دوست داشتنی و نزدیک باشد؟ سائل گفت: درست فرمودی یا امیر المؤمنین علیه السلام و سپس غایب شد. مردم هر چه تفحص کردند، شاید او را بیابند، اما نشد! امام علیه السلام لبخندی زد

ثُمَّ قَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ ع قُمْ فَاصْعِدِ الْمِنْبَرَ فَتَكَلَّمْ بِكَلَامٍ لَا تَجْهَلُكَ قُرَيْشٌ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولُونَ إِنَّ الْحَسَنَ لَا يُحْسِنُ شَيْئًا فَقَالَ يَا أَبَتِ كَيْفَ أَصْعَدُ وَ أَتَكَلَّمُ وَ أَنْتَ فِي الدُّنْيَا تَسْمَعُ وَ تَرَى قَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أُوَارِي نَفْسِي عَنْكَ وَ أَسْمَعُ يَا وَلَدِي وَ لَا تَرَانِي فَصَعِدَ الْحَسَنُ ع الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ بِمَحَامِدِ شَرِيفَةٍ بَلِيغَةٍ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ صَلَاةً مُوجِزَةً ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا وَ هَلْ تُدْخِلُ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا ثُمَّ نَزَلَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ عَلِيُّ ع فَحَمَلَهُ وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ

و فرمود: بپرسید! ... در اینجا کسی چیزی نپرسید، امام علیه السلام خطاب به فرزندش، حسن علیه السلام فرمود: به منبر برو و برای مردم سخن بگو، تا قریش پس از من تو را بشناسد؟ و نگویند: حسن علیه السلام چیزی نمی‌داند؟

عرض کرد: پدر چگونه سخن بگویم، در حالی که شما می‌بینی و می‌شنوی؟ فرمود: پدر و مادرم فدایت باد، خود را از تو پنهان می‌کنم ولی کلامت را می‌شنوم، آنگاه حسن علیه

السَّلام بر فراز منبر نشست و با جملاتی زیبا خدا را سپاس گفت و بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و آتش درود فرستاد و بعد فرمود: ای مردم از جدم شنیدم، که می‌فرمود: من شهر علمم و علی علیه السَّلام باب آن است و آیا جز از راه در می‌شود به شهر وارد شد؟

آنگاه از منبر پایین آمد، امام علی علیه السَّلام برخاست و او را در آغوش گرفت.

ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ ع يَا بَنِيَّ قُمْ فَاصْعِدِ الْمِنْبَرَ وَ تَكَلِّمْ بِكَلَامٍ لَا تُجْهَلُكَ قُرَيْشٌ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولُونَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ لَا يُبْصِرُ شَيْئًا وَ لَيْكُنْ كَلَامُكَ تَبَعًا لِكَلَامِ أَخِيكَ فَصَعِدَ الْحُسَيْنُ ع الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُوجِزَةً ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ عَلِيًّا هُوَ مَدِينَةُ الْهُدَى فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ فَوْتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ ع فَصَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ مَعْشَرَ النَّاسِ اشْهَدُوا أَنَّهُمَا فَرَخَا رَسُولِ اللَّهِ ص وَ وَدِيعَتُهُ الَّتِي اسْتَوْدَعْنِيهَا وَ أَنَا أُودِعُكُمْوهَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ سَأَلَكُمْ عَنْهُمَا.

سپس به حسین علیه السَّلام فرمود: پسر من به منبر برو و سخنی بگو، تا قریش پس از من تو را بشناسد؟ و کلامت باید تابع و دنباله کلام برادرت باشد؟ حسین علیه السَّلام بر فراز منبر نشست و حمد و ستایش خدا را به جا آورد و بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و آل او سلامی کوتاه فرستاد و گفت: ای مردم، شنیدم که جدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمود: علی علیه السَّلام شهر هدایت است، پس کسی که به آن در آید، نجات یافته و کسی که تخلف ورزد، تباه گشته ، آنگاه از منبر به زیر آمد، و علی علیه السَّلام او را در آغوش گرفت و بوسه زد، پس از آن به مردم فرمود: بدانید که این دو نوباوگان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و امانتهای او نزد منند و من آنها را به امانت نزد شما می‌گذارم، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ از شما خواهد پرسید: که چگونه با این دو عمل کردید.